أعوذُ بِاللَه مِنَ الشَّيطانِ الرَّجيم‌

بِسمِ اللَه الرَّحمَنِ الرَّحيم‌

وصلَّى اللَه عَلَى سيّدنا و نبيّنا أبى‌القاسم مُحَمّدٍ

وعلى آله الطّيبين الطّاهرين و اللعنة عَلَى أعدائِهِم أجمَعينَ‌

 امیدواریم كه خداوند همیشه توفیقاتش را شامل حال همه بگرداند و ما را در راهی كه به ما نشان دادند و برای ما به عنوان یك باور و یك امر واقعی و حقیقی است، پایدار بدارد.

 بعضی از مطالب را كه به نظر می‌رسید خدمت رفقا هرازچندگاهی باید عرض كنم، دو سه شب قبل در میان رفقا و دوستان قم عرض كردم كه لابد به سمع مبارك دوستان رسیده است، حالا در تتمه آنها به عنوان مقدمه برای پاسخ به سوالات، مطالبی را عرض می‌كنیم و امیدواریم كه همه ما مشمول لطف پروردگار باشیم و از انفاس قدسیه اولیای الهی مدد بجوییم.

 مرحوم آقا در سخنان خودشان و در مجالسی كه با دوستان داشتند بعضی از مطالب را خیلی بهش تكیه می‌كردند، و نسبت به بعضی از مسائل مرتب تذكرِ مكرر می‌دادند، از جمله آن مواردی كه خیلی مورد تاكید ایشان و همینطور سایر بزرگان بود بالا بردن همت و اراده و خواست و آن نقطه نظر و مقصود و هدف بوده، به طور كلی خود ایشان از همان زمان جوانی و آن زمانی كه وارد در حوزه علمیه قم شدند می‌فرمودند كه من احساس می‌كردم هدف و مقصدم با هدف و مقصد خیلی از افراد متفاوت است، و وقتی كه صحبت می‌كردم با بزرگان و حتی با اساتید، احساس می‌كردم كه من به دنبال یك مطالب بالاتری هستم و بر آن اساس وارد حوزه می‌شوم و بر همان اساس درسها را شروع كردم و بر همان اساس به دنبال فهم و رسیدن به آن نقطه هستم، این را ایشان چند مرتبه در طول حیاتشان به ما می‌فرمودند و از باب تذكر و نصیحت می‌فرمودند همیشه انسان باید بالاترین حد را مورد نظر قرار بدهد زیرا پروردگار متعال كه در جود و بخشش و اعطاء كه حد یقفی ندارد یك اندازه مشخصی ندارد، به مقداری كه بنده به همان مقدار از خدا طلب كند به همان مقدار هم خداوند عطا می‌كند، این عبارت عبارتی بود كه خیلی در زبان ایشان می‌گشت و حتی من در یك مورد كه مسائلی پیش آمده بود به ایشان عرض كردم آقا یك مقداری بر رفقا سهل‌تر بگیرید یك مقداری حالا مسئله [را آسان بگیرید]، ایشان از این حرف من ناراحت شدند گفتند چی می‌گویی فلانی؟ این حرفها چیه می‌زنی؟ من به كمتر از سلمان برای دوستانم رضایت نمی‌دهم! به كمتر از سلمان! حالا ایشان خودشان در چه مرحله‌ای بودند كه می‌فرمودند من به كمتر از او رضایت نمی‌دهم! سلمانی كه ده درجه از ایمان را طی كرده بود، سلمانی كه‌

 فرض كنید كه در روایات به عنوان منا اهل البیت‌[[1]](#footnote-1) از او یاد شده و سلمانی كه هیچ مسئله‌ای نبود الا اینكه برای او حل شده بود، و هیچ نقطه مجهولی نبود الا اینكه برای او منكشف شده بود و هیچ كاری را كه در نظر شما بیاید نبود كه سلمان نتواند انجام بدهد، خلاصه مطلب، هر چه كه در نظر شما بیاید، از احیاء اموات، مرده زنده كردن، خورشید برگرداندن، تصرف در كائنات یا تصرف در نفوس، اطلاع بر مغیبات، آینده، گذشته، راجع به سلمان داریم كه سلمان دریایی است كه عمق ندارد[[2]](#footnote-2)، یعنی نهایت ندارد، آنوقت یك همچنین فردی یك همچنین شخصیتی در نزد مرحوم آقا و مرحوم والد تازه به عنوان حداقل تلقی می‌شود، حداقل چیزی كه من برای دوستانم می‌خواهم این است كه به مرحله سلمان برسند، پس ببینید چه خبر است؟ قضیه كجاست؟ و مسئله در كجاست؟!

 لذا ایشان همیشه نسبت به این مطلب تاكید داشتند و این روایت منتسب به رسول خدا كه می‌فرماید لا یسعنی ارضی یا ما وسعنی ارضی و لا سمائی و لكن یسعنی قلب عبدی المومن یا قلب عبدی المومن بی [[3]](#footnote-3)، این روایت البته مورد اختلاف است كه آیا از رسول خدا روایت شده یا نشده؟ ولیكن بزرگانِ از اولیاء و اهل عرفان در كتب خودشان نقل می‌كنند، و از آنجایی كه مطلب برای اهل ظاهر ثقیل می‌نماید چون خودشان كه اهل این حرفها نیستند و از این مطالب كه خب سردرنمی‌آورند لذا خیلی‌ها در پی انكار برآمدند كه اصلا این روایت روایتی است كه صوفیه از خودشان درآوردند و منتسب به رسول خدا نیست،

 مفهوم این روایت این است كه خداوند می‌فرماید در حدیث قدسی كه نه آسمان و نه زمین هیچ كدام، اینها نمی‌توانند مرا تحمل كنند سعه مرا ندارند، ظرفیت من را ندارند و لكن بنده مومن من، این سعه و ظرفیت را دارد كه مرا تحمل كند، این چیز عجیبی كه با اینكه انسان در یك موقعیت محدود قرار دارد، وجود انسان كه یك وجود محدود است و وجود پروردگار وجود لامحدود و لاحد است، و وجود او یك وجود اطلاقی است این چطور ممكن است فرض كنید كه خداوند در اینجا بفرماید كه ما وسعنی ارضی و لا سمائی و لكن وسعنی قلب عبدی المومن، قلب بنده من می‌تواند كه مرا در خود جای بدهد؟ و از این همین جاست كه ما درباره بسیاری از بزرگان می‌بینیم كه نظیر یك همچنین عبارتی را

 می‌فرمایند، مثلا فرض كنید كه راجع به بایزید بسطامی كه از بزرگان از اهل معرفت بود و قبرش الان در بسطام است و شاگرد امام صادق علیه السلام بود. شش سال شاگردی امام صادق علیه السلام را می‌كرد اینها چیزهایی است كه خیلی‌ها انكار می‌كنند، وقتی در انكار باز باشد خود امام صادق را هم انكار می‌كنند شاگردهایش كه سهل است! شش سال شاگرد امام صادق بود سقای امام صادق بود می‌رفت آب می‌آورد برای امام صادق علیه السلام، دربانی می‌كرد، افراد را راه می‌داد پذیرایی می‌كرد، پذیرایی می‌كرد و خلاصه در منزل امام صادق بود دیگر، و خب كارش را هم می‌كرد و حضرت هم خلاصه آن را باید به آنجایی كه برسانند می‌رسانند كه نقل می‌كنند بعد از شش سال یك روز امام بهش فرمودند فلان كتاب كه آن بالای رفحه است آن را بردار بیاور، می‌گوید كدام رف؟ رف آن فرورفتگی‌های دیوار كه توش چراغ یا كتابی [یا] چیزی می‌گذاشتند كه محفوظ بماند. حضرت می‌فرمایند تو شش سال است اینجا هستی هنوز نمی‌دانی بالای سرت رف است؟ تو هنوز ...؟ می‌گوید از وقتی كه آمدم چشمم به شما افتاد دیگر چشمم جای دیگری را ندید خب ببینید این در چه مرحله‌ای بوده؟ این حرفها شوخی نیست،

 بعضی‌ها می‌آیند فرض كنید كه اول چیزی كه نگاه می‌كنند به در و دیوار آدم است، به فرش آدم است، به سنگ است به چراغ است به باغچه و ...! این دنبال باغچه است، این دنبال فرش و در و دیوار و آینه است، این دنبال پرداختن به ظاهر است! حالا یك آقایی هم آنجا نشسته خب خدا خیرش بدهد، دو تا كلمه هم ازش می‌شنویم، او می‌گوید شش سال است من اصلا چشمم بالایی را ندید از وقتی كه آمدم دارم به شما نگاه می‌كنم، ببینید تفاوت در كجاست؟ همت در كجاست؟ مقصد در كجاست؟ آن یكی می‌آید پیش امام صادق علیه السلام نگاه می‌كند ببیند امام صادق علیه السلام چند تا نوكر و كلفت و اینها در خانه‌اش است، می‌شمارد این یكی، این دو تا، این سه تا، خب حالا سه تا بد نیست اگر چهار و پنج تا شد چطور مثلا فرض كنید كه پنج تا اینجا افراد خدمتكار است؟ نمی‌دانم چی چی است؟ و این حرفها ....!

 بعضی‌ها می‌آمدند خدمت مرحوم آقا این مطالبی كه عرض می‌كنم اینها خب بالاخره چیزهایی است كه خیلی انسان را به مطالب و ظرائف توجه می‌دهد می‌آمدند پیش مرحوم آقا اول می‌پرسیدند این خانه چند متر است؟ آمدی سوالت را بپرسی یا تو بنگاهی داری؟ بنگاه داری اینجا باز می‌كنی و چه می‌كنی! توجه می‌فرمایید؟ یا می‌آمدند فرض كنید می‌گفتند كه این گلیم‌ها، حالا طبقه بالا گلیم بود، این گلیم‌ها از كجا گرفته شده؟ گلیم بابا! گلیم عادی معمولی و اینها. یا اینكه اینجا روزهای اعیاد و وفیات و اینها كه مجالس شهادات ائمه و اینها هست چند نفر می‌آیند؟ چند نفر می‌روند؟ دنبال این است‌

 كه چند نفر ....! كه از شاگردانشان‌ها نه اینكه از آدمهای غریبه! از كسی كه آمده پیششان و می‌گوید كه آقا ما را راهنمایی كنید، ما را هدایت كنید، فرض كنید كه چه كنید! می‌خواهم بگویم همه جور هستند، ما نباید به این و آن نگاه كنیم، همه جور افراد در آنجا می‌آیند، در پیش بزرگان آنچه را كه بنده خودم تجربه كردم و مشاهده كردم آنها می‌آیند و در حال و هوای دیگری هستند، بایزید می‌گوید من در این شش سال چشمم به بالا نگاه نكرد از وقتی كه شما را دید، فقط چشمم به شما افتاد و اصلا جایی را من ندیدم، حضرت فرمودند خب حالا دیگر كارت تمام است و برگرد به همان شهر و مردم را در آنجا دستگیری كن كه حضرت او را به اتفاق فرزندشان حضرت محمد بن جعفر، الصادق می‌فرستند در آنجا و زودتر از ایشان آن فرزند امام صادق علیه السلام فوت می‌كند كه الان در بسطام گنبد و بارگاه دارد و بایزید وصیت می‌كند كه او را در درگاه فرزند امام صادق علیه السلام در همان جا قرار بدهند كه الان در آنجا افراد رفت و آمد می‌كنند و زیارت می‌كنند

 بایزید آنوقت در صحبت‌هایش دارد كه اگر تمام آنچه را كه ....، ببینید ما وسعنی ارضی و لا سمائی، نه آسمان و نه زمین من قادر بر این كه، آسمانها، آسمان منظور همین آسمان عادی نیست با این ستارگان و كهكشان‌ها و راه نمی‌دانم شیری و راه دوغی و از همین چیزهایی كه درست كردند و می‌گویند، همین آسمانی كه هست شما می‌دانید چه خبر است؟ تا چند سال پیش مدت سال پیش می‌گفتند كه فرض كنید كه ستاره‌هایی كه كشف شده اینها ده دوازده میلیون سال نوری با ما فاصله دارند و امروزه می‌گویند ستاره‌هایی كشف شده كه بین سیصد و پنجاه تا چهارصد میلیون سال نوری با ما فاصله دارند! تازه این اول راه است، یعنی چهارصد میلیون! اصلا انسان نمی‌تواند تصور كند برای این، تازه این آسمان هم اگر باشد كه این حد ندارد، آسمان مثال درش است، آسمان ملكوت درش است، تمام اینها در این فضا قرار دارد زیرا تمام اینها آثار اسم خالق و موجد و محیی و رازق پروردگار است، یعنی در مرتبه نزول اسماء كلیه است كه این آسمانها و زمین در اینجا قرار دارد پس بنابراین ذات پروردگار این بالاتر است از این مقام اسم و مقام وصف و نعوتی كه متصف و منعوت به این نعوت و به این اوصاف است، حالا پروردگار می‌فرماید این آسمانها و زمین وسعت من را ندارند خب باید هم همینطور باشد، باید هم همینطور باشد، كوهها، زمینها، كرات آسمانی، همه اینها نازله اسماء الهی هستند این ارتباطی با خدا ندارند، خدا كجا اینها كجا! اینها ترشحات ذات پروردگار هستند كه به این صورت و كیفیت درآمدند، اینها را می‌خواهم عرض كنم خدمتتان تا ما بدانیم كه چه هستیم و كه هستیم؟ ارزش خود را بدانیم، و خود را مفت نبازیم، و وقت خود را به مسائل بیهوده صرف نكنیم و بدانیم كه ما هم مثل آنها هستیم، آنها

 زحمت كشیدند همتشان را بالا قرار دادند به مسئله رسیدند به مطلب رسیدند، ولی كسی كه نه! بخواهد در همین مسائل عادی و ظاهری و این امور بخواهد فكر خودش را قرار بدهد یا اینكه بخواهد یك مقداری از این مطالب بهره‌مند شود طبعا سرش بی‌كلاه می‌ماند و نصیبی نخواهد برد، خدا می‌فرماید تمام آسمانهای هفت‌گانه و زمین، قادر بر اینكه مرا تحمل بكنند نیستند، مادون من هستند، پایینتر هستند، قدرت من را ندارند، وقتی كه جذبه بیاید لَوْ أَنْزَلْنا هذَا الْقُرْآنَ عَلى‌ جَبَلٍ لَرَأَيْتَهُ خاشِعاً مُتَصَدِّعاً مِنْ خَشْيَةِ اللَه‌ الحشر، ٢١

 این معنایش همین است دیگر، یا درباره قضیه حضرت موسی وقتی كه تجلی آمد، تجلی اسمی بود یعنی آن اسم مجلی و آن اسم قاهر وقتی كه تجلی می‌كند بر یك شی‌ء، اصلا به طور كلی كوه پراكنده می‌شود و از بین می‌رود و تكه تكه می‌شود و هیچ وجودی از او باقی نمی‌ماند و پودر می‌شود و تمام خصوصیات خودش را از بین می‌برد، تمام عالم در تحت اراده پروردگار قرار دارد

 حالا خدا می‌فرماید اینها نمی‌توانند وسعت تجلی مرا داشته باشند، ولكن قلب بنده من این وسعت را دارد این تحمل را دارد كه محل تجلی من باشد، محل تجلی اسم اعظم من باشد، محل و مجلای برای ظهور همه اسماء كلیه من قرار بگیرد كه یك ذره از او را اگر به كوه بخواهید بزنید آن كوه مندك می‌شود و از بین می‌رود و پودر می‌شود

 حالا شما نگاه كنید همین كلام را بایزید اینطور می‌آید بیان می‌كند كه اگر تمام آسمانها و زمین و عرش پروردگار را در قلب بایزید قرار بدهند یك گوشه قلب بایزید هم نمی‌تواند اشغال كند! تمام این آسمانها و زمین با این وسعت و با این عظمت در همه عوالم، خب این دارد همین را می‌گوید دیگر، همین روایت را دارد این الان به این صورت بیان می‌كند یا فرض بكنید كه حافظ می‌فرماید آسمان بار امانت نتوانست كشید، این معنایش همین است، كه آسمانها و زمین نتوانستند [و] نمی‌توانند تحمل كنند آن تجلی ذاتی را، آن تجلی اسماء و صفات الهی را بر ذات و قلب خودشان.

 حالا آمدند می‌گویند كه این روایت معلوم نیست سند داشته باشد، معلوم نیست چه باشد هر چی، آیه قرآن دارد این را می‌گوید آیه قرآن را كه ما دیگر نمی‌توانیم انكار كنیم، این آیه را وقتی كه می‌فرماید كه‌ إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمانَةَ عَلَى السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ الْجِبالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَها وَ أَشْفَقْنَ مِنْها وَ حَمَلَهَا الْإِنْسانُ إِنَّهُ كانَ ظَلُوماً جَهُولًا الأحزاب، ٧٢

 ما این امانت را به آسمانها و زمین را واگذار كردیم، آن سرّ خود را كه آن حقیقت ذات ماست آن را ما به آسمانها و زمین ارائه كردیم یعنی به آنها نشان دادیم، فرض بكنید كه یك نفر می‌خواهد یك‌

 امتحانی بكند می‌خواهد یكی از شاگردهایش را به بقیه نشان بدهد خصوصیاتش را می‌خواهد به بقیه نشان بدهد، افراد را می‌آورد، یك عده از شاگردها می‌آورد به خاطر اینكه بگوید كی از شاگردان من قابلیت دارد برای اینكه بتواند این كار را انجام بدهد؟ استعداد دارد برای اینكه بتواند این را انجام بدهد؟ شاگردها را همه را می‌آورد، از یك یك آنها سوال می‌پرسد، این نمی‌تواند جواب بدهد، آن نمی‌تواند جواب بدهد به اینها عرضه می‌دارد این نتوانست، آن نتوانست. یكی جواب می‌دهد، سوال دوم را جواب می‌دهد سوال سوم را جواب می‌دهد بعد می‌گوید این قابلیت دارد بر اینكه به جای من بنشیند و به جای من بیاید درس بدهد و به جای من این كار را بكند، این ارضنا الامانة معنایش همین است. خدا به تمام موجوداتی كه در آسمانها و زمین هستند با تمام خصوصیاتشان یعنی از زمین و افلاك و كرات گرفته بعد آسمان مثال، آسمان ملكوت تا حتی جبرائیل و میكائیل و ملائكه مقرب و تمام اینها نتوانستند آن حقیقت و سرّی كه پروردگار می‌خواهد آن حقیقت و سرّ را در آنها قرار بدهد تحمل كنند، منفجر می‌شوند، همین جبرئیل و عزرائیل منفجر می‌شوند، نمی‌توانند. شما یك بادكنك را بردارید فوت كنید خب چقدر باد می‌شود؟ اینقدر، اینقدر، بعد چی؟ خب بعد از بین می‌رود. فرض كنید كه یك بادكنكی باشد حالا مقدار مواد پلاستیكی‌اش قویتر باشد همینطور، بالاخره هر چیز یك حدی دارد و هر ظرفی یك محدودیت و سعه وجودی دارد برای تحمل اسماء و صفات الهی،

 برای تحمل مقام علمی و قدرت الهی كه بتواند چقدر از آن مقام علمی بی‌انتها، شما خیال می‌كنید آنچه را كه الان فرض كنید كه جبرائیل امین از اسم علیم پروردگار استفاضه می‌كند و در خودش و در نفس خودش جا می‌دهد به مقدار آن مقداری است كه در نفس اولیاء الهی، آنهایی كه به آن مرتبه رسیدند است؟ هیهات هیهات، جبرائیل امین در مقام ظهورات خارجی می‌تواند این اسم علیم را در خود نگه دارد و به واسطه اراده تكوینی در ظروف مختلف در این عالم قرار بدهد. الان تمام مخترعین عالم دارند از اسمی كه در نفس حضرت جبرائیل هست استفاده می‌كنند و به اختراع می‌رسند، تمام مكتشفینی كه در عالم هستند همه اینها خودشان هم نمی‌دانند بدانند یا ندانند آن افاضه اسم علیم در نفس آنها هست كه یك مرتبه بدون اینكه اصلا توجه پیدا كند می‌بیند مشكل حل شد، این كه تا حالا حل نشده بود این كه تا حالا گیر كرده بود، این كه در این فرمول به بن بست رسیده بود، این كه نتوانسته بود از این فرمول بگذرد و به نتیجه برسد، چی شد یك دفعه حل شد؟ این كه اصلا نسبت به این مسئله فكر نمی‌كرد. برای ما هم اتفاق افتاده خیلی از اوقات‌ها، فرض كنید كه در یك مطلبی گیر كردیم یك دفعه می‌بینیم اصلا بدون اینكه اطلاع داشته باشیم این قضیه برای انسان حل می‌شود، این از كجا آمد؟ از

 كجا این مسئله حل شد؟ از كجا این ...؟ این جرقه جرقه‌ای است كه از آنجا می‌آید و می‌خورد و مطلب را حل می‌كند، همه مكتشفین عالم، همه از مجرای اسم علیم كه در نفس حضرت جبرائیل هست بهره‌مند می‌شود، مخترعین عالم همینطور، علما همینطور، دانشمندان همینطور، تمام افراد، عوام، آنهایی كه اطلاع ندارند، حتی مسئله دو دو تا حل كردن چهار تا كه یك بچه كلاس اول مدرسه وقتی دارد می‌رود دو دو تا را پنج تا نمی‌نویسد چهار تا می‌نویسد، از آنجا دارد این قضیه اشراب می‌شود و از آنجا دارد این مسئله می‌آید، كلاس سومی همینطور، دبیرستانی‌اش همینطور، دانشگاهی همینطور، مجتهد همینطور، تمام اینها برحسب همان میزان خلوصی كه دارند بر همان مقدار دارند از این اسم بهره‌مند می‌شوند

 تا چی؟ تا آن مرتبه‌ای كه ذات انسان از مرتبه اسمی تجاوز كند و بالا برود، دیگر در آن مرتبه علم لا یتناهی پروردگار به آن حقیقت نفس می‌خورد كه دیگر در آنجا حتی جبرئیل جا ندارد كه می‌فرماید لو دنوت انملة لحترقت‌[[4]](#footnote-4)، اگر یك بند انگشت من بالاتر بیایم من لحترقت آتش می‌گیرم، آتش گرفتن یعنی دیگر آن قدرت وجودی من توانِ برای این محیط علمی را ندارد، این محیط قدرت را دیگر ندارد، اگر زین نمد ذره‌ای برپرم فروغ تجلی بسوزد پرم، یك ذره اگر بیایم بالاتر آن فروغ تجلی برایم ...، یعنی جبرائیل امین هم اینجا شما می‌بینید بار زمین گذاشت، یعنی آنی كه تمام موجودات عالم، همه را دارد از نقطه نظر علمی اشراب می‌كند آن می‌بینید در اینجا بار زمین گذاشت و همینطور مسئله برمی‌گردد به سایر ملائكه مقرب،

 مرحوم آقا می‌فرمودند كه سالك باید به جایی برسد كه حتی ملائكه نمی‌توانند به آنجا برسند، این باید به آنجا برسد، همت را باید آنجا قرار بدهد، همت را باید در یك همچنین موقعیتی قرار بدهد، وقتی كه خداوند می‌فرماید كه‌ وَ إِذْ قالَ رَبُّكَ لِلْمَلائِكَةِ إِنِّي جاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً، اینجا معنای این آیه روشن می‌شود قالُوا أَ تَجْعَلُ فِيها مَنْ يُفْسِدُ فِيها، ملائكه گفتند خدایا سرت درد گرفته برای اینكه می‌خواهی خلاصه در زمین آشوب به پا كنی؟ من یفسد فیها، فساد كند فتنه بكند چی كار بكند، خب ملائكه فقط لابد ماها را دیدند و این اوضاع و حق هم دارند بگویند كه اینها كاری [می‌كنند] كه دست شیطان [را] هم از پشت می‌بندند، در كلك و دروغ و حقه‌بازی و تقلب، اینها دیگر دست شیطان هم از پشت می‌بندند! خب حق هم دارند اما خدا می‌گوید كه‌ قالَ إِنِّي أَعْلَمُ ما لا تَعْلَمُونَ‌ البقرة، ٣٠، یك چیزی‌

 است من می‌دانم كه شما تابحال بهش نرسیدید، انی اعلم ما لا تعلمون، خب ملائكه می‌دانند، ملائكه اطلاع بر غیب دارند، ملائكه اطلاع بر آینده دارند می‌دانند این انسانی كه خدا می‌خواهد درست كند شكلش چیست، چند سانت است، قدش چقدر است، میزان اطلاعاتش چقدر است، میزان قابلیت و استعدادش چقدر است، همه اینها را ملائكه می‌دانند خب تا این مقدار حق با ملائكه است، آدم در این دنیا می‌آید تا وقتی كه بچه است با همدیگر رفیق هستند وقتی كه بزرگ می‌شود تازه اول گرفتاری شروع می‌شود، این می‌گوید من آن می‌گوید من، این می‌گوید مال من آن می‌گوید [مال‌] من، آن می‌گوید ریاست من آن می‌گوید ریاست من، این می‌گوید این آمد در حوزه ریاست و اقتدار من دخالت كرد آن می‌گوید فرض كنید كه آمد در آنجا آن حرف را به او زد به او ارتباط نداشت، شروع شد دیگر، شروع شد، بابا دو دقیقه بشین سر جایت، حالا آمد آن كار را كرد، كرد كه كرد دیگر اینی كه در حوزه من دخالت كرد! آن یكی در می‌آید می‌گوید نمی‌دانم آمد آن كار را بدون اجازه من كرد، آن یكی درمی‌آید می‌گوید كه بدون چیز من رفته تلفن كرده آن یكی می‌آید می‌گوید كه ....! اینها همه برای چیه؟ اینها همانهایی است كه ملائكه به خدا اعتراض كردند در این محدوده ملائكه همه را می‌بینند،

 ریاست‌بازی‌های ما را می‌بینند، دروغ‌هایی را كه ما می‌گوییم همه را دیدند یعنی قبل از اینكه خدا آدم را خلق بكند همان ملائكه دیدند یك آدمی همین امروز كه روز پنجشنبه ساعت فرض كنید كه یازده، چند دقیقه به یازده، اینجا می‌آید و فرض كنید كه در آنجا دارد راه می‌رود این دروغ را می‌گوید، این كلك را می‌زند، این تهمت را دارد می‌زند، این غیبت را دارد می‌كند این نمامی را دارد می‌كند، این سخن‌چینی، تمام این كارهایی كه ما می‌كنیم قبل از خلقت آدم كه هفت هشت هزار سال پیش اینطوری كه نقل می‌كنند همه اینها را دیدند، تمام حقه‌بازی‌های ماها را، همه را دیدند، تمام دروغ‌هایی كه ما به همدیگر می‌گوییم همه را دیدند خب حق دارند بگویند این چه آدمی است برداشتی خلق كردی كه دست شیطان را از پشت بسته! ما تا حالا خیال می‌كردیم شیطان نمی‌دانم فلان و چی چی و این حرفها، خب اتجعل فیها من یفسد فیها، آیا داری در این زمین افرادی را خلق می‌كنی كه اینها فساد كنند؟ بیایند دروغ بگویند؟ بیایند تهمت بزنند؟ بیایند تقلب كنند؟ بیایند رشوه بدهند؟ رشوه بگیرند؟ تمام عالم را به هم بریزند؟ خب دارند می‌بینند، ملائكه كه از پیش خودشان نمی‌آیند حرف بزنند، رجماً بالغیب كه نمی‌آیند یك حرف را بزنند، می‌بینند، با احساس وجودی خود و با آن علم وجودی و علم حضوری خود كارهایی را كه ماها الان داریم انجام می‌دهیم، همین‌ها را دیدند و به خدا اعتراض كردند این چه آدمی است خلق كردی؟ خب تا این مقدارش درست [است‌]

 حالا می‌آیند چیزهای دیگر ما را هم می‌بینند، كار خیر ما را می‌بینند، كمك به فقیر را می‌بینند، دستگیری از یتیم را می‌بینند، اینها كارهای خوب را می‌بینند، نماز خواندنمان را می‌بینند، روزه گرفتنمان را می‌بینند، اطعام فقرا را می‌بینند، كارهای خوب است، اینها هم كارهای ممدوح است در قبال آن طرف، اینها را هم می‌بینند خب روی هم رفته كم و زیاد می‌كنند نگاه می‌كنند می‌بینند كه اكثرهم لا یعقلون، اكثرهم لا یشعرون، در آیه قرآن هم داریم، اكثر این مردم خلاف هستند اكثر این مردم فهم و شعور و بصیرت ندارند، اكثر این مردم به دنبال حق نیستند، اكثر این مردم دنبال دنیا هستند، دنبال دنیا منتهی دنیا خب به شیوه‌های مختلف خودش، به روشهای مختلف خودش به صورتهای مختلف خودش اینها هستند، به خدا می‌گویند كه خب این چه وضعی است؟ این چه مسئله‌ای است؟ این چه داستانی است كه تو داری این همه به ما منت می‌گذاری، آن تاجی كه باید بر سر ما بگذاری بر سر این انسانها می‌گذاری و داری بر ما منت می‌گذاری و فخر می‌فروشی كه‌ إِنِّي جاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً من دارم جانشین قرار می‌دهم، می‌گویند خدایا تو كه مظهر علم و عدل و داد هستی، پس اینهایی كه داری درست می‌كنی اینها كه همه ظالم هستند، تو مظهر رافت و عطوفت هستی، اینها به قساوت و شقاوت به جایی می‌رسند كه گرگ بیابان انجام نمی‌دهد، تو مظهر وحدت و انس و لطف هستی اینها از نقطه نظر نفسانیات و انانیات به جایی می‌رسند كه اصلا قابل تصور نیست كاری كه اینها انجام می‌دهند

 خدا می‌گوید همه اینها را من می‌دانم اما كی می‌تواند قابلیت برای جانشینی من را داشته باشد؟ جانشین من چه كسانی هستند؟ جانشین من كسی است كه بتواند همان خصوصیات و اوصاف و مرتبه‌ای را كه من واجد آن مرتبه هستم در یك مرتبه نازله، تمام آنها را بتواند واجد باشد، توی جبرائیل فقط در مقام اسم علیم، تو در این موقعیت قرار گرفتی و ظهور پیدا كردی، میكائیل در مقام اسم محیی من، این تجلی پیدا كرده و ظهور پیدا كرده، عزرائیل در مقام اسم ممیت، این حالت را پیدا كرده، من یك فردی را، یك انسانی را، یك موجودی را خلق می‌كنم كه این موجود تمام اسماء من را علاوه بر اینكه واجد است علاوه بر آن خود ذات مرا هم كه تمام این اسماء از او نشئت گرفتند، این واجد است، اینجاست كه خدا می‌فرماید به ملائكه، انی اعلم ما لا تعلمون، این را دیگر شما نمی‌دانید، شما در مقام اسم هستید مرتبه و افق وجودی شما در مقام اسم است و من بشری را می‌خواهم خلق كنم كه در مقام ذات باشد، این است كه انسان اگر بخواهد به مرتبه ذات برسد آن وسعت و آن قابلیت برای همنشینی و جلوس و مصاحبتِ پروردگار را این واجد است، لذا نه جبرائیل، نه اسماء كلیه، نه عالم عقول، نه عالم انوار، ارواح، ملائكه، همینطور بیاییم پایین‌تر اینها هیچ كدام قابلیت برای این سعه را

 ندارند، قابلیت برای این وسعت را ندارند فقط قابلیت انحصار به انسان دارد آن هم انسانی كه در تحت تربیت باشد، و خودش را بخواهد به آنجا برساند.

 لذا همیشه مرحوم آقا این را می‌فرمودند، این را تذكر می‌دادند، همت را همیشه بالا قرار بدهید، همت و نظر و مقصد را بالا قرار بدهید، منظورتان از حركت در راه خدا فقط یك نورانیت نباشد كه یك نورانیتی پیدا بكنید، خب بعد از این نورانیت چه؟ این نورانیت خیلی خوب است اما این نورانیت، نورانیتی باید باشد كه عمق داشته باشد، انسان ممكن است به واسطه بعضی از كارها هم یك نورانیتی پیدا بكند، هستند افرادی كه ترك حیوانی می‌كنند و سیمایشان سیمای نورانی می‌شود، كدورت ندارند ولی عمق ندارند و به واسطه بعضی از مسائل ممكن است دچار حتی انحراف هم بشوند، برای رسیدن اطلاع بر یك غیب، برای این وارد این مسیر نشوید، چون این مهم نیست ممكن است یك شخصی كه حتی مسلمان نباشد اطلاع بر غیب داشته [باشد]، بنده خودم با بعضی از افراد ملاقات كردم، از این گروه‌ها و مرتاض‌ها و اینها، كه اینها اطلاع داشتند و بر غیب هم اطلاع داشتند از حالات نفس هم خبر می‌دادند اما در ظلمت بودند، در كدورت بودند، آن اطلاعشان اطلاع بر نفس بود كه آن نفس در عالم برزخ هست و بالاتر از آن نمی‌توانستند اطلاع بدهند.

 چطور اینكه فرض كنید كه یك شخصی خواب می‌بیند حالا خوابی كه می‌بیند لازم نیست حتما مسلمان باشد، ممكن است یك كافر هم خواب ببیند و خوابش هم درست باشد، این اطلاع، یا همانطوری كه برای دیدن اشیاء ظاهری انسان نیاز به چشم دارد و به هر اندازه این بینایی چشم قویتر باشد به همان اندازه، آن افق دید بیشتر است حالا چه كافر باشد چه مسلمان باشد، چه مومن باشد، چه غیرمومن باشد، این به این دید مربوط می‌شود، همینطور آنچه را كه در عالم مثال و در عالم برزخ ممكن است برای افراد روشن بشود ارتباطی با آن دید و عمق و نورانیت ندارد.

 این نكته را برای این خدمت رفقا عرض كردم كه بدانند ملاك برای سلوك و راه خدا صدق است، صدق و صفای باطن و نیت. ملاك است، رسیدن به بعضی از این مسائل حتی با غیر صدق هم برای انسان حاصل می‌شود، این نیست كه حتما فقط منحصر باشد، البته در همین حد نه بیشتر، بالاتر از این نه، آن هم به طور ناقص برای افراد حاصل می‌شود.

 نقل می‌كنند همان روزی كه مرحوم آقا، عصری آن كسالت را پیدا كردند كه همان ناراحتی آئورت بود و بعد شب به بیمارستان منتقل شدند و فردا هم به رحمت خدا رفتند، یك نفر از آقایان در مشهد كه اهل بعضی از همین جداول و این كارهای غیرعادی و امثال ذلك هست كه الان هم در قید حیات است،

 صبح آمده بود در كنار منزل آقا و به ایشان زنگ زده بود و شخصی كه آمده بود گفته بود كه من یك كار واجبی با ایشان دارم كه همین الان باید این مطلب را به ایشان عرض كنم، مرحوم آقا به آن شخص گفته بودند برو بهش بگو آنی را كه تو می‌دانی ما هم می‌دانیم خداحافظ شما، نیازی به گفتن نیست، خب ببینید! این الان با یك مسائلی آمده، رمل و اسطرلاب انداخته و نمی‌دانم چه كار كرده و از این كارهایی كه می‌كنند تازه به یك مطلبی رسیده و حالا خیال می‌كند به ایشان خبر بدهند، این ولی خدا نه نیازی به جفر و رمل و این چیزهای دیگر و امثال ذلك دارد و حتی بالاتر از این، خودش دارد این كار را برای خودش پیش می‌آورد! این را دیگر چه كار می‌كنی؟ خودش دارد این مسئله‌ای كه می‌خواهد اتفاق [بیفتد پیش می‌آورد] حالا این دیگر یك مطلب دیگر است خیلی مطلب [دقیقی است‌]، اگر رفقا آن صحبت‌های حقیر را [دیده باشند،] در كجا بود؟ در احوالات مرحوم حداد، اگر آنجا توجه كنند من یك مقداری توضیح راجع به این قضیه دادم كه چطور در روز عاشورا خود سید الشهداء دارد این مسائل را به وجود می‌آورد، داستان حضرت علی اصغر را كه بنده توضیح می‌دهم در آنجا اگر شنیده باشید كه چطور این قضیه باید اتفاق بیفتد و اصلا خود وجود آن حضرت، خودش پایین‌آورنده مشیت و تقدیر خداست! امام حسین علیه السلام در روز عاشورا اگر نمی‌خواست عاشورا اتفاق می‌افتاد؟

 تمام ملائكه آمدند به یك لحظه این لشگر همه را پودر كنند، حضرت فرمودند برای چی؟ برای چی می‌خواهید؟ ما راضی هستیم به آنچه كه خدا برای ما تقدیر می‌كند، اجنه آمدند، یابن رسول اللَه یك اراده كن ما همه را مثل پنبه در هوا [معلق می‌كنیم‌] حضرت فرمودند نیازی به شما نداریم، بخواهیم نمی‌كنیم یك اراده می‌كنیم اصلا تیر از جای خودش تكان نمی‌خورد شمشیر از غلاف خود یك سانت بیرون نمی‌آید، نمی‌دانم فرض كنید كه اسب پا از پا حركت نمی‌كند چی دارید می‌گویید؟ من خودم آمدم، خودم با دست خودم آمدم، خودم آمدم در اینجا و خودم دارم یك به یك آن ...، چون امام واسطه است دیگر، یعنی وقتی كه اراده پروردگار می‌آید برای تحقق یك همچنین داستانی، برای تحقق یك همچنین قضیه‌ای، در این عالم آن نفسی كه آن تقدیر را می‌گیرد، مثل فرض كنید كه یك شخصی یك نامه‌ای برای شما می‌نویسد شما نماینده یك نفر هستید، وكیلش هستید نماینده‌اش هستید هر چی هستید، یك نامه برای شما می‌نویسد آقای فلان فردا كه می‌خواهی از منزلت بیرون بیایی یك، این كار را باید انجام بدهی فلان پول را آنجا بدهی، فلان معامله را بكنی فلان مسئله را انجام ندهی، یك به یك شرح حال خصوصیاتی كه باید آن روز انجام شود در نامه به شما می‌دهند، شما نامه را نگاه می‌كنید از منزل كه می‌آیید بیرون یك به یك بهش عمل می‌كنید، یك دو سه چهار تا شب كه می‌شود نامه تمام،

 امروز به این قضیه ما جامه عمل پوشاندیم، نفس امام علیه السلام، الان نفس امام زمان علیه السلام در میان ما و در هر زمانی نفس خود آن امام علیه السلام، در زمان امام جواد علیه السلام امام جواد، در زمان امام سجاد امام سجاد، هر كدام، در زمان هر امام آن نفسی كه نازل می‌كند و پایین می‌آورد اراده و مشیت خدا را و جاری می‌كند خود این امام است،

 حالا البته منافاتی با اختیار افراد ندارد، با اختیار آن اشقیا ندارد، با كارهایی كه آنها می‌كنند ندارد. اما می‌تواند جلوی تیر حرمله را بگیرد یا نه؟ حرمله می‌خواهد تیر بزند همان تیر می‌ایستد، می‌تواند یا نه؟ اگر نتواند امام نیست، اگر می‌تواند چرا نمی‌كند؟ پس می‌خواهد، می‌خواهد این اراده خدا در اینجا تحقق پیدا كند و شیرینی داستان كربلا این است، آنی كه آقای حداد می‌فرمایند باید بر این داستان كربلا به دیده عبرت نگاه كرد نه اینكه فقط در سر زد، باید نگاه كرد كه چه اسراری در این داستان كربلا وجود دارد و چه اراده‌هایی پشت این قضیه است؟ و چه مسائل و رموزی در اینجا قرار دارد؟ یك خرده فكر كنیم خیلی مسئله عوض می‌شود، خیلی حال ما تغییر پیدا می‌كند، و خیلی مسائل برای ما صورت دیگری می‌گیرد، صورت عمق پیدا می‌كند، فهم بالا می‌رود عقل بالا می‌رود، تا اینكه بزنیم در سرمان حسین را كشتند! خب بالاخره این هم فرض كنید كه یك روشی است كه بعضی‌ها این را نمی‌پسندند دیگر و می‌خواهند به همین ظاهر بمانند، می‌خواهند در همین ظاهر بمانند، نمی‌خواهند بالاتر بیایند، نمی‌خواهند آن افق فهم و ادراك خودشان را بالاتر ببرند و لذا ایراد و اشكال می‌گیرند كه این مطالب چیست كه بزرگان در كتبشان نوشتند و این مسائل را در آنجا مطرح كردند؟

 حالا این شخص ولی خدا نمی‌تواند به او بگوید، به او فقط این مقدارش را می‌گوید كه من می‌دانم نیازی به تذكر نیست، و به آن پیغام می‌دهد اما بالاترش این است كه اصلا من دارم خودم این جریان را به وجود می‌آورم، خودم دارم می‌روم، خودم دارم با دست خودم این عمل را در خارج [محقق‌] می‌كنم، چرا؟ چون بالاتر از مرتبه حضرت عزرائیل رسیده، آن برای گرفتن جان است ولی برای ولی خدا می‌آید اجازه می‌گیرد، بگیرم یا نگیرم؟ ببینید چقدر فرق است، بگیرم یا نگیرم؟ اجازه می‌دهی بگیرم، اجازه نمی‌دهی نمی‌گیرم، می‌گوید نه! بگیر. تو یك واسطه هستی. پس این دارد با دست خودش این كار را انجام می‌دهد، با اراده خودش دارد الان این مسئله را در اینجا محقق می‌كند،

 بنابراین این مطلب بسیار مطلب مهمی است كه ما باید بدانیم آمدن فقط ملاك نیست، چگونه آمدن ملاك است، روش آمدن ملاك است، روش تسلیم ملاك است، در زمان مرحوم آقا رضوان اللَه علیه خیلی‌ها بودند ما می‌رفتیم به ایشان می‌گفتیم كه آقا فلان شخص خیلی طلب دارد! فلان می‌كند،

 می‌گفتند خب روز فرض كنید كه عید بگو بیاید آنجا من [او را ببینم‌] وقتی می‌آمدیم می‌گفتند كه این خیلی كار دارد، یا اینكه فرض كنید شما خیلی ترتیب اثر ندهند.

 یك نفر آمده بود و خیلی هم اصرار می‌كرد، هنوز هم هست، خیلی اصرار می‌كرد، من رفتم یك مرتبه به مرحوم آقا گفتم، ایشان هیچ چیز نگفتند، باز دوباره یكی از آقایان قم آمد واسطه شد آقا ایشان خیلی اصرار می‌كند من آمدم ایشان گفتند كه بدون اینكه اصلا نگاه بكنند این شخص خیلی كار دارد ولی در عین حال خب شما باهاش صحبت كن و ....، ما آمدیم خب با این صحبت كردیم و اول خیلی آقا لطف كردید! شما بر سر منت گذاشتید، شما چه كردید! خب به این كه نیست، تو كه داری این حرف را می‌زنی تا چقدر پای كار ایستادی؟ تو كه این حرف را داری می‌زنی تا چقدر آمادگی داری؟ امروز كه تو می‌آیی اینجا، فردا بهت اولین دستور داده می‌شود، آیا آن دستور مطابق با نفست هست یا نیست؟ اگر نیست چه عكس العملی نشان می‌دهی؟ تو همینطور راحت خیال می‌كنی آمدند قبول كردند و تمام شد، یك به یك هر روز دستور و امریه پشت امریه می‌آید، آماده كردی خودت را یا آماده نكردی؟ خب نكردی خب نیا، راحت باش، كسی كاری به كارت ندارد، نمازت را بخوان، روزه‌ات را بگیر، مجالس روضه و عید هم شركت بكن و بالاخره آن طرف هم انشاللَه خدا ارحم الراحمین است و از گناهان می‌گذرد، كسی كه می‌آید در اینجا دل شیر را باید در اینجا گرو بگذارد، تو می‌آیی اصرار می‌كنی هی فلان، یك مدت از این قضیه گذشت.

 خب این وابسته به بعضی از جاهایی بود، موسساتی بود چی چی بود، آمدم بهش گفتم، در صحبت‌ها یك دفعه آمد گفت كه امام اینطور فرمودند! گفتم كه امام؟ كدام امام؟ گفت فرض كنید كه چی، گفتم ما دوازده تا امام بیشتر نداریم! یك دفعه جا خورد! گفت مگر ائمه جمعه ...؟ گفتم امام جمعه یك چیز است، ائمة الكفر یك چیز است، ولی امام به عنوان امام در فرهنگ شیعه مربوط به دوازده امام است، و نظر مرحوم آقا خب نظر بنده هم همین است الان هم همین است امام گفتن بر غیر از دوازده معصوم جایز نیست، بر چهارده معصوم هم امام می‌شود گفت یعنی رسول خدا هم پیامبر بود و هم امام بود، فاطمه زهرا سلام اللَه علیها هم امام بود، و دوازده امام، همه اینها امام بودند منتهی الان در اصطلاح شیعه و در عرف شیعه خب به دوازده امام اطلاق می‌شود و نباید به كس دیگر گفت گفتم كه آقا اشكال می‌كنند، هی آمد اینور كرد آنور كرد گفت حالا اگر بگوییم امام امت، اگر بگوییم امام شیعه، اگر بگوییم امام هی فلان، گفتم عموجان یا بگو بلند شو برو یا نگو، اینقدر چونه نزن، آن روزی كه بهت گفتم نیا برای همین بود، می‌گویند نگو نگو تمام شد دیگر، برای چی داری اینقدر حرف می‌زنی؟ گفت چشم و

 فلان و این حرفها، ولی آن چشم چشم ظاهری بود، نتیجه‌اش چی شد؟ نتیجه‌اش این شد كه الان همین آقا به یك مسائلی افتاده، همانی كه فرمودند، كه حیف می‌آید انسان اصلا به قیافه این نگاه كند و به چه مسائلی افتاده و به چه خصوصیات و قضایایی خودش را درگیر كرده و چه قدر راه انحراف پیش رفته، حیف از آن سالهایی كه برای یك همچنین افرادی فرصت و وقت و اینها بود، الان من می‌فهمم آن زمان كه مرحوم آقا فرمودند خیلی كار دارد، این برای این است. تو كه داری الان می‌آیی خدمت یك ولی خدا می‌رسی، ولی همت خودت را در آن حد قرار ندادی خب مگر بیكاری؟ خب بلند شو پیش یكی برو، امام جماعت فلان مسجد هم هست آدم خوب هم هست برو پشت سرش نماز بخوان، برو فرض كنید كه به منبرها و خطابه‌هایش و این حرفها هم توجه كن، برو كارهایی كه می‌گوید نصیحت‌هایی هم كه می‌كند جامه عمل بپوشان، دیگر چرا می‌خواهی وقت یك ولی خدا را بگیری؟ تو كه آن عرضه را نداری تو كه آن همت را نداری، خب همتت اینقدر است خب برو پیش آدمی كه همین اینقدر را بتواند تامین كند، همین اینقدر را بتواند انجام دهد، پس چرا باید ....؟ اگر تو پیش او می‌آیی پی باید قدم به قدم آن هم بیایی، آن مقدار هم باید بیایی، منتهی اول معلوم نیست، اول وقتی كه افراد می‌آیند خیلی شور دارند، فلان دارند خدا خیرتان بدهد آمدیم دیگر در اینجا گارانتی شدیم، تضمین به ما دادند، دیگر چه شدیم، دیگر از این چرت و پرتها و از این مطالبی كه خب فقط یك مشت لق لقه لسان است و هیچ واقعیتی هم پشت او واقع نیست و قرار ندارد،

 یك سال گذشت دو سال گذشت، كم كم یك خرده، خب نیست افق پایین است نمی‌تواند بیاید بالا، در همان سطح می‌ماند، در همان وضعیت قرار می‌گیرد، آن هیمنه و جلال و جبروت استاد و یك ولی خدا آن را در همان حد قرار می‌دهد، مكنونات خودش را نمی‌تواند بریزد بیرون، آنچه را كه در دل دارد نمی‌تواند آنها را اظهار كند، همین كه یك موقعیت پیش می‌آید ولی خدا سرش را زمین می‌گذارد موقعیت تغییر پیدا می‌كند یك دفعه می‌بینیم شروع شد، حرفها شروع شد، مسائلی كه تابحال نبود شروع شد، طعنه زدن‌ها شروع شد، من در بعد از فوت مرحوم آقا شب دوم یا شب سوم بود همان افرادی كه من نسبت به طرز تفكر آنها واقعا خون به دل می‌شدم در زمان مرحوم آقا كه اینها چطور دارند می‌آیند این مطالب را در مسائل خصوصی عمل می‌كنند و انجام می‌دهند، سه شب نگذشته بود از فوت مرحوم آقا، من دیدم یك عده را دور خودش جمع كرده برای سیر و سلوكمان بلند شویم برویم پیش حاج اسماعیل دولابی! ا ا! آخر ای احمق جان این پانزده سال و هفده سال و بیست سالی كه پیش این بزرگ بودی در آن كله گچ تو كه حیف است اسم فرض كنید كه ...! چی رفته؟ بلند شویم برویم فرض‌

 كنید كه آنجا، آخه سراغ كسی می‌روی اقلا [سراغ‌] یكی برو كه راهش یك خرده [نزدیك باشد نه اینكه اصلًا] در دو نقطه مقابل قرار دارند! اینها چقدر فهمیدند؟ اینها كسانی بودند كه جلسه‌های مرحوم آقا می‌آمدند. این را برای این خدمتتان می‌گویم كه تعجب نكنید وقتی می‌بینید یك تغییر و تحولاتی دارد پیدا می‌شود، تعجب نكنید، این در همان زمان هم بوده، الان رو می‌شود. وقتی كه یك بزرگی از دنیا برود معلوم می‌شود این در چه حدی بوده، این همان مغز گچ و آجری كه در همان زمان پدر ما داشته، همان یك پوششی رویش آمده این صبر كرده در یك بستر مناسب، سرش را انداخته پایین، اینها شروع كرده بهتر است برویم پیش فلانی، خب این آقا وقتی با حجمه ما برخورد كرد، خب برویم پیش فلان آقا شیخی كه در قم است! برویم پیش او، عجب! ای داد بیداد!

 بابا بشین سرجایت، تو مگر این ملاك‌ها را از یك همچنین بزرگی در این مدت نگرفتی؟ این مناطها را در یك همچنین مسائلی نگرفتی؟ مگر او نگفت كه باید چه باشد چه باشد. من در این جلد دوم اسرار ملكوت كه ملاك‌های برای ولی خدا را شمردم كه بعضی‌ها خیلی تعجب كردند و جای تعجب نیست، تازه من همه مطلب را نگفته بودم. در آنجا گفتم كه ولی خدا چه خصوصیاتی باید داشته باشد، چه مسائلی را باید داشته باشد، آخر ما الاغ و یابو نیستیم كه هر كسی طناب گردن ما انداخت ما را به دنبال خودش بكشد. مرحوم آقا كه اول منبر در اینجا عرض كردم، گفتند من رفتم قم برای اینكه بروم فهم پیدا كنم، نه اینكه بروم فرض كنید كه هر كی هر چی استاد بالای حوزه تدریس گفت سرم را هی تكان بدهم و بیایم، نه! خودم فهم پیدا كنم، خودم عقل پیدا كنم خودم بینش پیدا كنم، به همین دلیل هم خیلی‌ها با ایشان مخالف شدند، چون دیدند عقل آقای آقا سید محمد حسین با عقل آنها نمی‌خواند، فهم آقای آقا سید محمد حسین با فهم آنها در یك سطح قرار ندارد، شعور آقای آقا سید محمد حسین، درك آقای آقا سید محمد حسین، كارهایی كه ایشان انجام می‌دهد با آنها در یك سطح نیست، آنها می‌خواهند دنیایشان آباد باشد، بگویند و بخندند و همه كارها را انجام بدهند و ریاسات و آن بالا و آن پایین و دور و بر را داشته باشیم حالا به هر جوری هم شد شد، مصالح هم هر جوری در نظر گرفتیم عیبی ندارد، یك دروغ هم بگوییم اشكال ندارد، باشیم عیبی ندارد بگذار این دروغ را هم بگوییم ما را نگه دارد، باشیم این خلاف هم انجام بدهیم عیبی ندارد، باشیم آن كاری كه مخالف با شرع حتی هست انجام بدهیم همین‌قدر باشیم، همین‌قدر موقعیتمان محفوظ باشد همین‌قدر بتوانیم به آن مصالح خود و به آن نفسانیات خودمان بتوانیم برسیم، ولی آقای آقا سید محمد حسین كه وارد نجف می‌شود می‌گوید نه! اینجا غلط است، آنجا غلط است، باید از این كار دست برداشت، باید این كار را كنار

 گذاشت، باید در اینجا راست گفت، باید در آنجا حق را گفت، جور درنمی‌آید، حالا كه جور درنمی‌آید آقای آقا سید محمد حسین می‌شود صوفی، آقای آقا سید محمد حسین می‌شود درویش، آقای آقا سید محمد حسین می‌شود وحدت وجودی، اینها چیه؟

 پدر ما می‌گفتند كه مگر من مثل این درویشان طبرزین روی دوشم می‌گذاشتم كه اینها به ما می‌گفتند درویش؟ ما هم یك طلبه‌ای بودیم مثل طلبه‌های دیگر، در نجف ما را با انگشت به همدیگر نشان می‌دادند، در میان تمام طلبه‌های نجف من طلبه اول بودم، هیچ استادی در درس، از عهده سوالات و پاسخ [اشكالات‌] من برنمی‌آمد، كجا من درویش بودم؟ كجا من صوفی بودم؟ فقط ایشان به من فرمودند علت اختلاف آقایان با من این بود كه من زیر بلیط آنها نمی‌رفتم، می‌گفتم من برای خودم یك كسی هستم، من برای خودم می‌خواهم فهم داشته باشم، من برای خودم می‌خواهم عقل داشته باشم، اینها خیلی مسائل مهم [ی‌] است، ببینید گرفتاری كه الان برای خیلی‌ها پیش آمده به خاطر اینكه عقلشان را دادند دست یابو! گرفتاری كه برای خیلی از افراد پیش می‌آید برای این است كه آن شخصی كه می‌آید برایشان حرف بزند خودش به اندازه یك كله گنجشك هم خودش نمی‌فهمد، آنوقت دارد دینش را دست او می‌دهد، از او ذكر دارد می‌گیرد، دارد از آن ورد می‌گیرد، هر چی كه او می‌دهد مثل لوح محفوظ قبول می‌كند، خودش نمی‌خواهد بفهمد كه آیا این خلاف است یا نه.

 در زمان مرحوم آقا من یك حرف شنیدم از یك نفر كه ایشان در یك قضیه برخلاف تعهدی كه كرده بودند عمل كردند، من پسر آقا نیامدم [بگویم‌] تو غلط می‌كنی! اشتباه می‌كنی! پدر من كجا این حرف را می‌زند؟ من پسر ایشان گفتم، من باید بروم تحقیق كنم، من پسر ایشان نزدم، در دهنش، سبش نكردم، لعنش نكردم، گفتم بروم [تحقیق كنم.] آمدم مشهد، قم بودم. گفتم كه آقاجان یك همچنین حرفی من شنیدم این چیه؟ ایشان فرمودند نخیر این حرف صحت ندارد و اصل قضیه این است و خب من چون اعتماد داشتم، من به صداقت ایشان اعتماد دارم، ایشان می‌توانستند بگویند نه! حرف نزن برو سر جایت بشین فضولی به تو نیامده، خب می‌توانستند این را [بگویند] ولی گفتند نه! مسئله این بوده و این بوده و من این كار را كردم، بعد رفتم به آن شخص گفتم من رفتم از ایشان تحقیق كردم آمدم [، مطلب‌] این [است‌]، خب یك همچنین آدمی كه حتی نسبت به پدرش هم باید ببیند حق بوده یا نبوده، نمی‌تواند دیگر زیر بار كسی دیگر برود، آن نمی‌تواند هر كسی هر چی گفت گوش بدهد، او نمی‌تواند وقتی بهش می‌گویند سرت را بینداز پایین حرف نزن بگوید چشم، من به پدر خودم اعتراض می‌كردم حالا بیایم به تو فرض بكنید چیز كنم؟ توجه می‌كنید؟

 مرحوم آقا می‌فرمودند سالك باید این باشد، نباید عقلش را به دست یك فردی كه خودش محتاج به دستگیری است و سرتاپایش در انانیت و گرفتاری و مسائل و مشكلات خودش هست بسپارد، سالك نباید هر چه را كه می‌شنود بگوید چشم، سالك نباید وقتی یك اخم بهش می‌شود حالا هر كسی می‌خواهد باشد سرش را بیندازد پایین! نه من می‌ترسم این را بگویم، نه من می‌ترسم آقا ....! می‌گویم شما این را شنیدی یا نشنیدی؟ می‌گوید بله، می‌گویم خب برو اعتراض كن، آقا اگر اعتراض بكنیم دیگر با ما قطع رابطه می‌كنند! خب بكنند، قطع رابطه می‌كنند كه بكنند، پس تو آدمی یا یابو هستی؟ تو را اسمت را انسان باید بگذارند یا الاغ باید بگذارند؟ خب حالا الاغ را به طویله می‌بندند تو را برمی‌دارند در فلان كلاس می‌برند، حالا در كلاس رفتن طرف انسان می‌شود؟ نه همان یابو است رفته سر درس نشسته، همان الاغ است رفته روی صندلی نشسته، این را باید به طویله ببندند آوردند سر كلاس، تفاوتی نمی‌كند. حرف در نظر ایراد می‌آید اشكال بگیرید، به نظرت اشكال پیدا می‌شود باید بپرسی، فقط یك نفر فقط یك نفر آن هم امام زمان ما عجل اللَه تعالی فرجه الشریف، آنجا فضولی موقوف، حرف در آنجا نباید زد، آنجا عقل ما نمی‌رسد، آنجا افق فهم ما نمی‌رسد، آنجا مشاعر ما در آن سبك قرار ندارد وگرنه غیر از آن هر كه می‌خواهد باشد، در سالهای قبل، خیلی سالهای قبل، بیست سال قبل، سی سال قبل، امثال ذلك چی بود قضایا؟ تا یكی حرف می‌زدیم نه آقا حرف نزن! نه نمی‌شود، مگر می‌شود فلانی نفهمد؟ مگر می‌شود فلانی ...؟ فلانی یك جاهایی دست دارد، یك افق‌هایی دست دارد، یك چیزهایی را می‌بیند، یك مطالبی را می‌بیند ما نمی‌بینیم، ا! عجب! پس چی شد؟ پس چی شد كه بله! مجبور شدیم یك چیزهایی بخوریم؟ ها؟ چی شد؟ پس آن جامزهرها چی بود؟ یك افق‌هایی! یك چیزهایی! نه! اصلا نمی‌شود، اصلا نمی‌شود حرف زد! اصلا! همین حرفها همیشه هست، همیشه بوده. همان زمان، مرحوم پدر ما چه پیام‌ها فرستادند كه آقا مطلب تمام شد، همان زمان، گوش ندادند، تا كار به آنجا رسید.

 در مسائلی كه برای انسان پیدا میشود خدا انسان را آزاد قرار داده و باید انسان سوال كند، از بنده هم باید سوال بكند، فرق نمی‌كند، آقا فلان كار شما اشتباه است، یكی از رفقا آمده بود گفته بود آقا شما حق اعتراض به كسی نمی‌دهید، گفتم بنده نمی‌دهم؟ تعجب می‌كنم، البته ممكن است خودم از نفس خودم اطلاع نداشته باشم، گفت حالتتان جوری است كه اجازه نمی‌دهید كسی بهت اعتراض كند! گفتم واللَه من خودم را در آینه می‌بینم بعید می‌دانم یك همچنین آدم عبوس قمطریری باشم كه چیز است، بعد سوال كردم گفتم شما همین الان دارید به من اعتراض می‌كنید یا نمی‌كنید؟ همین الان، الان، الساعه،

 گفتم خب چی شد؟ كتكتان زدم؟ همین الان داری به من اعتراض می‌كنی، شاهد حاضر، می‌گویی شما این عیب را داری، شما این نقص را داری، نقطه ضعف شما این است كه اجازه نمی‌دهی كسی بهت اعتراض كند، اجازه نمی‌دهی كسی ازت انتقاد كند، اجازه نمی‌دهی فرض كنید كه یك جوری مسئله را چیز، گفتم همین الان داری به من اعتراض می‌كنی، خب این چیه؟ همین الان داری اعتراض می‌كنی، یا این اعتراض نیست؟ این اسمش تحسین است یا اسمش تنقید است انتقاد است؟ بسیار خب گفتم الان به من اعتراض می‌كنی حالا من ازت سوال می‌كنم بسیار خب، چه موردی تابحال اتفاق افتاده كه شما خواستی به من اعتراض كنی اما من نگذاشتم؟ بیا بشین، بالاخره من بدانم، بالاخره خود من اطلاع داشته باشم، گفتم چه موردی تابحال بوده؟ گفت خیلی موارد بوده، گفتم خب بشمار عزیزم، یك دو سه چهار، خب بفهمم، برای خود من هم مفید است دیگر، بفهمم الان من در این مورد اشتباه كردم، اشتباهم را تكرار نكنم و الان شما داری به من ظلم می‌كنی، خودم دارم می‌گویم بگو دیگر، من دیگر چطوری بگویم؟ بنویسم؟ توضیح بدهم؟ بخندم؟ در رویت بخندم و فلان؟ هیچی! یك مورد هم برای ما نگفت، گفتم پس چرا آقاجان شعار می‌دهی؟ بگو در فلان مورد، شما در اینجا این اشتباه را كردی و ما وقتی خواستیم بیاییم بگوییم اخم كردی چی كار كردی فلان كردی اجازه ندادی چه نكردی، خب این دفعه دیگر اخم نمی‌كنم، تبسم می‌كنم، بفهمم.

 این راهی است كه مرحوم آقا این راه را باز كردند و من حق ندارم الان این راه را ببندم، خیلی عجیب است! چطور من می‌توانم راهی كه مرحوم آقا برای منی كه فرزندشان بودم باز كردند و به افراد می‌گفتند از فلانی یاد بگیرید كه وقتی من یك حرفی می‌زنم سه تا ایراد می‌آید به من می‌گیرد و از من پاسخ می‌خواهد! با گوش خودم شنیدم، اما من بیایم این راه را ببندم؟ كسی نباید از من ایراد بگیرد؟ كسی نباید حرف بزند؟ نه ایراد بگیرید، البته این هم هست بنده هر ایرادی را هم كه نمی‌پذیرم، این نیست كه هر كسی بیاید بگوید آقا مثلا كار شما اشتباه است بگویم بله درست [می‌گویید]، می‌گویم نخیر، بنده هم كار درست دارم هم كار نادرست دارم، كار درستم را توفیق خدا می‌دانم كار نادرستم را از خود می‌دانم درصدد اصلاح برمی‌آیم، اینجور هم نیست كه هر كسی هر چی گفت بگویم چشم، دنبال دلیل می‌روم. همه همینطور هستند

 این مسئله مسئله خیلی مهمی است، مرحوم آقا، یعنی بزرگان به دنبال این مسئله بودند، به دنبال این [مطلب بودند]، منتهی وقتی كه افراد خدمت بزرگان می‌رسیدند حالا با خواندن یك كتاب، با گوش دادن یك نوار، یا فرض بكنید كه با یك صحبت، تعریفی كه می‌شنیدند، خدمت بزرگان می‌رفتند، اینها

 در یك سطح و در یك افق خاص می‌آمدند پیش ایشان، خیلی از افرادی كه الان هستند و مخالف مرحوم آقا هستند اینها یك وقتی از شاگردانشان بودند حالا اسم نمی‌برم، خیلی افراد معروفی هم هستند، و خود اینها كسانی بودند كه وقتی در عصر جمعه دعای سمات می‌خواندند گریه می‌كردند، و نمی‌دانم چی و فلان! وسط دعای سمات و اینها، بعد همین‌ها آمدند وقتی اوضاع به نحو دیگری شد و احساس كردند كه این استادشان كه باهاشون هم قرابت و نسبت و اینها هم داشته، با این جریان همراهی نمی‌كند، در خانه خودش نشسته، تشویق نمی‌كند، تشویق نمی‌كند، وقتی كه این را احساس كردند، اینها نیست در همان افق بودند نتوانستند خودشان را وفق بدهند، خودشان را نگه داشتند، حق را به خودشان دادند، خودشان را در آن موقعیت ذی‌حق شمردند آن را زدند پایین، این همراهی نكرده، این نقطه ضعف دارد، این ....! خب چطور تا حالا نقطه ضعف نداشت؟ چطور تا حالا دعای سمات می‌خواندی و گریه می‌كردی خدایا این توفیق را از ما نگیر، در همان دعای سمات اشك از چشمت می‌آمد، خدایا این توفیق را از ما نگیر خدایا این مجالس را همه را برایم مستمر كن، هنوز امتحان نیامده، هنوز تقی به توقی نخورده، هنوز اوضاع تغییر پیدا نكرده، این گریه‌ها برای چیه؟ قبل از تغییرات، قبل از دگرگونی‌اوضاع، قبل از تغییر این مسائل، اینها همه هست، تا تغییر پیدا می‌شود استاد هم باید به دنبال ما بیاید! او كه به دنبال [تو نمی‌آید] تو باید بروی به دنبال او نه اینكه او بیاید! آن كه دیگر استاد نیست، اگر قرار باشد حرف تو را بپذیرد خب دیگر تو بشین آنجا، آن بیاید از تو دستور بگیرد، آن بیاید از تو دستور بگیرد.

 یكی از مطالب چرت و پرت و مزخرفی كه در یكی از نوشته‌هایی كه راجع به مرحوم آقا اخیرا نوشتند یك جلد كتاب كلفت هم هست كه نوشتند و اینها، خیلی مطالب خلاف توش هست، یكیش این است كه مرحوم آقا نسبت به استادشان آقای حداد، شاگرد نبودند دو تا رفیق بودند، كی گفته كه ایشان استادند؟ اینها شاگرد بودند، در آن زمان این رفیق او بود شاگرد نبودند آن رفیق این بود این هم رفیق این بود! جالب این است كه این مطالب از یكی از نزدیكان و بستگان مرحوم آقا نوشته شده یعنی صحبت شده، بسیار این مطلب مطلب مزخرف است، بارها من شنیدم از ایشان كه استاد من حداد است، بارها من شنیدم كه گفتند من در مقابل حداد صفر هستم، حالا چی؟ كسر شأن ایشان می‌شود؟ نه حتما باید رفیق باشند تا اینكه آن عظمت آن جلالت، آن ابهت، آن در اینجا حاصل شود؟ ها این ننگ است كه اگر یك شخصی شاگرد كسی دیگر باشد؟ ها؟ تابحال كسی دیده كه مرحوم آقای حداد بفرمایند من در قبال سید محمد حسین صفر هستم؟ چرا فقط از اینطرف بوده؟ اگر رفیق هستند خب او هم بگوید دیگر، همانطوری كه این دارد می‌گوید خب یكی هم او بگوید، دو دفعه هم او بگوید، تابحال یكی‌

 شنیده كه گفتند كه من فرض كنید كه هر چه سید محمد حسین دارد همه را به من داده است؟ یا عكسش بوده؟ گفتند هر چه من داشتم به سید محمد حسین دادم، چرا این حرفهای خلاف را دارند می‌زنند كسانی كه خودشان منتسب به مرحوم آقا هستند؟ این مزخرفات چیه؟ حالا می‌خواهیم موقعیت یك فردی را در چیز بالا ببریم؟ این بالا بردن است یا پایین آوردن است؟ ببینید اینها همه مطالب خلاف است.

 این افرادی كه در آن زمان، در همان موقع می‌آمدند اینها با خواست‌های خودشان بودند، با خواست‌های خودشان بودند، آمدند آمدند به یك جا رسیدند، دیدند خواستشان با خواست استاد با همدیگر تطبیق نمی‌كند، یك روز صبر كردند دو روز صبر كردند خداحافظ شما، بعد شروع كردند طعنه زدن، حالا هم كه می‌روند كه ول نمی‌كنند، اینها همش دكان است، اینها همش دستگاه است، اینها برای مرید بازی است، اینها نمی‌دانم فلان، حتی بالای منبر بنده خودم شنیدم ازشان در یك مجلس ختم كه با طعنه داشتند به مرحوم آقا می‌گفتند كه نه هر كه چهره برافروخت دلبری داند، كه شعر حافظ راجع به این مراتب معرفت و اینها هست، اینها یك وقت خودشان شاگرد آقا بودند، آنوقت حالا بالای منبر دارند آقا را مسخره می‌كنند، دارند طعنه می‌زنند، البته خدا هم بیكار نشسته، خدا هم می‌آید می‌آید همچین پس گردنی می‌زند پس كله كه می‌رود طرف تا آن قعر جهنم و كارش به كجاها می‌رسد كه دیگر بماند.

 اینها به خاطر بی‌احترامی به اولیاء خداست، پس بنابراین اینها افرادی هستند در همان موقع هستند وقتی كه یك زمینه‌ای پیدا می‌شود یك دفعه انسان می‌فهمد ها! پس این از اول اینطور بوده، این از اول در این سطح بوده؟ این از اول در این موقعیت بوده، منتهی به خاطر مسائل و به خاطر جریاناتی این قضیه مخفی مانده، پوششی رویش افتاده، اینجاست كه انسان باید خیلی مواظب باشد، دائما خودش را تست كند دائما خودش را آزمایش كند، دائما ببیند كه نسبت به آن هدف و مرام و مقصد تا چه اندازه پایدار و پابرجاست.

 خب باز دوباره مثل دفعه‌های قبل ما وعده دادیم و هنوز كاغذها دارد روی هم انباشته می‌شود من دیشب كه می‌خواستم بیایم طهران آمدم ببینم كاغذی هست یا نه؟ دیدم به این مقدار همینطور نوشته‌جات هست، حالا به اضافه اینهایی كه اینجا هست. تا یك مقداری، چند دقیقه‌ای كه بیشتر نمی‌توانیم، انشاللَه باز برای مرتبه دیگر.

 سؤال: سقط جنین چه حكمی دارد كه باعث آن اصرار شوهر بوده است بعد فهمیدم ای كاش دروغ می‌گفتم [و] دارویی كه برای من تهیه كرده بود استفاده نمی‌كردم،

 جواب: سقط جنین حرام است و اگر اصرار از طرف شوهر باشد دیه را شوهر باید بپردازد و اگر از هر دو طرف تمایل باشد هر دو طرف باید دیه را بپردازند و هر دو طرف معصیت كرده‌اند و باید توبه كنند.

 سؤال: ما شاگردان شرق طهران هستیم به عرض می‌رسانیم كه لطف فرمایید به سوالات شرعی و مسائل زناشویی خود را از چه فرد مورد قبول شما بپرسیم؟

 جواب: انشاللَه راجع به این قضیه بنده فكر كردم، یك فرصتی داده بشود تا اینكه افراد [ی‌] كه مناسب هستند برای این مسئله بنده در نظر بگیرم.

 سؤال: سوال بنده این است كه اگر خداوند لطف كرد و ما فهمیدیم كه صفت زشتی مثل حسادت را هر چند خیلی كم داریم باید چه كنیم تا این صفات از ما دور شود و از بین برود؟ سوال من این است كه آیا گرم كردن و خشك كردن حشرات اگر مربوط به كار دانشگاه و یادگیری علم باشد ایرادی دارد یا خیر؟

 جواب: صفت حسادت مانند صفات دیگر یك مرتبه از بین نمی‌رود، این صفات رذیله انسان تابع مراتب خود انسان است یعنی هر شخصی در هر مرتبه‌ای كه هست به همان مقدار از این صفت داراست و با سیر و سلوك، هرچه انسان به عمق آن سیر نزدیك‌تر می‌شود آن صفات رذیله‌ای كه در انسان هست تصور نكنید از بین می‌رود آن عمق بیشتری پیدا می‌كند، یك شخصی كه هنوز وارد سیر و سلوك نشده صفت حسدش خیلی كمتر است از آنی كه ده سال ازش گذشته، چون او وارد یك مطالب دیگری شده نفسش دارای افق دیگری شده كه صفات رذیله‌ای كه در آن افق هست خیلی قویتر است و خیلی اثرش مخرب‌تر است تا آنچه كه این نفس هنوز وارد آن نشده، بنابراین تا وقتی كه انسان تكلیف دارد و باید به تكالیف و دستورات عمل بكند باید مراقبت كند كه آنچه را كه می‌گویند، بهش جامه عمل بپوشاند، زیرا در برنامه‌های سلوكی مسائلی قرار دارد كه با رعایت آن مسائل، اینها هم كم كم برطرف خواهد شد، و شرط اصلی برای از بین بردن اینها همان مراقبه و بالا بردن میزان اطلاع است كه انسان اطلاع خودش را بالا ببرد، موقعیت خودش را در نظر بگیرد، موقعیت او را در نظر بگیرد، همه مواهب را از خدا بداند، نگاه كند ببیند اینی كه الان این دارد از خودش است یا از خدا؟ اگر از خداست خب راحت می‌شود می‌گوید خدایا هر چه صلاح است برای ما هم همان را پیش بیاور و اگر صلاح نیست پیش نیاور، این كه دیگر بخواهد حسادت بكند معنایش این است كه رابطه خود با خدا را قطع كرده است، اول رابطه را قطع می‌كند بعد آنوقت می‌افتد در این تخیلات در این توهمات، و این توهمات‌

 هم گاهی برای او غلبه می‌كند و خدای نكرده دست به یك كارهای خلاف می‌زند، اما اگر ارتباط خودش را با خدا قطع نكرد و دانست كه آنچه را كه خدا برای او مصلحت می‌داند باید به همان راضی باشد، دیگر در آنجا این صفات ظهور پیدا نمی‌كند یا خیلی كم ظهور پیدا می‌كند تا اینكه از بین برود، بعد وقتی كه انسان وارد یك مرحله توحید شد دیگر به طور كلی صفات رذیله از بین می‌روند، این مطلب مربوط این.

 و اما خشك كردن حشرات اگر برای امور علمی باشد اشكالی ندارد وگرنه خوب نیست حتی نگه داشتنش هم در منزل خوب نیست.

 سؤال: اگر زنی بخواهد مهریه خود را از شوهر بگیرد آیا كار حرامی انجام داده یا نه؟

 جواب: نه كار حرامی انجام نداده ولی باید بداند كه اولا شوهر در مضیقه نباشد، در تنگی نباشد، و به اصرار و فشار نباشد، بتواند مهریه را بپردازد بپردازد وگرنه اگر بخواهد در فشار بیفتد جایز نیست كه مهریه را بگیرد، یا اگر می‌خواهد بگیرد یك مقدارش را بگیرد، همان مقداری كه می‌تواند انجام بدهد اما یك مطلبی را باید در نظر داشت، مطلب بسیار مهمی در اینجا هست كه راجع به این قضیه هم انشاللَه بنده یك رساله‌ای اگر خداوند توفیق بدهد قرار است كه راجع به مهر و طلاق و اینها بنویسم و آن این است كه مهری كه قرار داده می‌شود در ازدواج، این مهر، مهر موقت نیست، یعنی این نیست كه فرض كنید كه یك شخصی با یكی می‌خواهد ازدواج كند به مجرد صیغه ازدواج و نكاح این مهر بهش تعلق می‌گیرد و همانجا هم باید بپردازد، نه، این مهر مهر مادام العمری است، یعنی چون این زن می‌خواهد تا آخر با این شوهر زندگی كند این مهر به او تعلق می‌گیرد، حالا چه مهر السنة چه غیر مهر السنة، چه فرض كنید كه صد سكه یا صد میلیون سكه، آن دیگر تفاوتی در میزانش نیست، آن دیگر حدی ندارد گرچه مهر زیاد مكروه است و مبغوض شارع است ولكن خب ایراد ندارد حالا یك شخصی می‌خواهد صد هزار سكه بپردازد خب آن دیگر دست خودش است. ولی این مسئله هست كه مهر فقط برای صرف ازدواج نیست مهر برای ادامه ازدواج است، چون یك زن می‌خواهد دیگر تا آخر با این شوهر زندگی كند و چون شوهر می‌خواهد تا آخر این زن را در اختیار داشته باشد و او را به عنوان همسر انتخاب كند، خداوند گفتند كه یك هدیه‌ای از طرف تو باید به او داده شود آن هدیه حالا هر چه می‌خواهد باشد، چه مهر السنة باشد خب آن مهر حضرت زهرا سلام اللَه علیهاست یا اینكه فرض كنید كه صد هزار سكه باشد، آن دیگر بسته به خودت است.

 اما اگر زن بخواهد از این مسئله سوء استفاده كند، چطور این كه الان دارند این را انجام می‌دهند

 و بسیار گرفتاری پیش آمده برای مردم، به طوری كه دیگر ظاهرا نمی‌دانم قانون جعل كردند و درست كردند یا نه كه مهرها را پایین بیاورند یا مثل این‌كه در یك همچنین چیزهایی دارد یك كارهایی انجام می‌شود، اینقدر سوء استفاده شده و بنده خودم چند مورد سوءاستفاده را دیده‌ام كه این آمده سوءاستفاده كرده و بعد آن بنده خدا به مسائلی مبتلا شده، آن افرادی كه درگیر بودند، این شخص مهر به او تعلق نمی‌گیرد یعنی اگر فرض كنید كه یكی بخواهد بیاید از شوهر بگیرد یا اینكه اگر آن مهر را گرفت اگر اختلافی بخواهد پیش بیاید و محكمه عدل، محكمه عدل اسلامی حق را به مرد بدهد آن زن باید مهر را به مرد برگرداند، مگر اینكه تقصیر تقصیر مرد باشد كه آن حكم دیگری دارد، پس این نكته را توجه داشته باشید كه گرفتن مهر اشكال ندارد به مجرد خواندن صیغه ازدواج مهر بر ذمه مرد می‌آید كه مهر را به زن بپردازد منتهی زنها معمولا نمی‌گیرند و خب می‌گذارند دیگر بر عهده خود مرد و می‌گویند گرفتن ندارد اما اگر یكی بخواهد بگیرد، او می‌تواند یكی در صورتی كه مرد به سختی و عسر نیفتد، دوم اینكه سوءاستفاده نخواهد بكند، اگر بخواهد سوءاستفاده كند مسئله صورت دیگری پیدا خواهد كرد.

 سؤال: اگر بخواهد مهریه‌ای كه برایش تعیین شده مثلا سیصد سكه بهار آزادی و زن می‌داند كه شوهرش در توانش هست و می‌تواند بپردازد ولی ایشان امتناع می‌كند و می‌گوید كه زن باید مهریه خود را ببخشد و تبدیل به مهر السنة كند آیا این كار درست است؟

 جواب: خیر از اول چون قرار بر سیصد سكه بوده و آن شخص هم با اختیار خودش این مسئله را قبول كرده دیگر نمی‌تواند مرد از زن بخواهد كه مهر را ببخشد، این نكته را هم باید در نظر بگیرید كه مهری كه ابتدا قرار می‌دهند باید مهر جدی باشد، الان به خاطر چشم و هم‌چشمی‌ها می‌آیند فرض كنید كه مهر را زیاد قرار می‌دهند، سیصد سكه، پانصد سكه، هزار سكه، چندی پیش بود یكی از دوستان می‌خواست با یك دختری ازدواج كند گفته بوده چون دختر دیگرش آن دختر بزرگتر مهرش دو هزار سكه بوده حالا پدر و مادر می‌گویند ما دیگر این را [كم‌] نمی‌كنیم، گفتم حالا دو هزار سكه را واقعا می‌خواهد بپردازد؟ گفت نه! همینطوری حالا دیگر گفته، خب همینطوری كه نمی‌شود، این اگر بخواهد مهریه را بگیرد، فردا قانون است هزار گیر است، مسئله است، این نیست كه همینطوری، اگر این باشد، این مهر اشكال دارد حتی در عقد هم ممكن است اشكال وارد شود. اگر این مهر تعیین می‌شود باید مهر جدی باشد، همانطوری كه فرض كنید كه اگر یك شخص مهر السنة قرار می‌دهد جدی است، اگر فردی سه هزار سكه هم قرار می‌دهد اشكال ندارد ولی باید جدی باشد خب تو كه الان فرض كنید كه یك پنج قرانی در جیبت نداری مهر سیصد سكه و پانصد سكه را از كجا برمی‌داری می‌آوری و این را قرار

 می‌دهی؟ این معلوم است حالا كی داده؟ كی گرفته؟ فلان و این چیزها، اینها باعث اشكال در عقد است، اگر نگوییم عقد به طور كلی باطل می‌شود حداقل نیازی به یك اجازه مجدد و به یك عقد مجدد پیدا می‌كند این قضیه، مهر باید جدی باشد یعنی طرفین توافق كنند، توافق جدی بر اینكه این مهر به این مقدار است ولی اگر مهری هم تعیین شد مرد نمی‌تواند زن را مجبور به مهر السنة بكند، زن دلش می‌خواهد تبدیل بكند دلش هم می‌خواهد نكند، می‌گوید من نمی‌خواهم تبدیل كنم، آن دیگر در اختیار خودش است.

 سؤال: داشتن آكواریوم در منزل چه حكمی دارد؟

 جواب: آكواریوم اگر برای ماهی باشد ایراد ندارد ولی پرنده و اینها خوب نیست.

 سؤال: سلام علیكم، علیكم السلام، مردها كه ابرو برمی‌دارند مگر مردها هم ابرو برمی‌دارند؟ من نشنیدم تا حالا نظر حضرتعالی چیست؟

 جواب: واللَه چه عرض كنم؟ ظاهرا كه شرعا ایراد ندارد اما خب بالاخره حالا عرفا نمی‌دانم چه باید گفت دیگر! ولی خب شرعا ایراد ندارد.

 البته یك مسئله هست و آن اینكه اگر ابرو برداشتن به نحوی باشد كه تشبه به زن پیدا كند یعنی كاملا از نظر شكل و از نقطه نظر هیئت مثل زن بخواهند ابرو بردارند این حرام است، تشبه مرد به زن حرام است چه در نحوه لباس بخواهد یك لباسی بپوشد كه لباس مختص به زنهاست، همانطوری كه لباس مردان را اگر زن بخواهد بپوشد حرام است، كه در زمان سابق هم بود در همان زمان رژیم گذشته، زنها خب با كت و شلوار و اینها، خیلی‌ها بیرون می‌آمدند اینها حرام بود همانطوری كه تشبه به كفار حرام است مرد بخواهد به زن تشبه پیدا كند یا زن بخواهد به مرد تشبه پیدا كند، هم در شكل و شمایل و هم در پوشش، در هر دوی اینها حرام است، اما خب نه! اگر مثلا فرض كنید كه ابرو برداشتن به یك نحوی است كه خیلی از آن سیمای مردانه او را گرچه یك همچین آدمی نمی‌شود بهش گفت [مرد،] حالا نمی‌دانم این چه هست، تغییر نمی‌دهد ایراد ندارد.

 سؤال: كرم‌های خارجی كه از چربی خوك استفاده شده پاك است یا نجس است؟ براساس استحاله،

 جواب: اگر چربی اولا چربی كه در خوك است خود آن چربی تغییر فرمول نداده باشد آن نجس است، یعنی این چربی نجس است و اگر استفاده می‌شود باید در موقع وضو آن محل شسته شود، خود استفاده‌اش اشكال ندارد، انسان می‌تواند برای فرض كنید كه مواردی كه برای درمان است استفاده‌

 [كند]، برای مواردی كه لازم است اما برای گرفتن وضو یا برای خواندن نماز، آن محل را یك مرتبه آب بكشد، در این صورت رفع اشكال می‌شود.

 سؤال: آیا این فیش حج‌هایی كه به صورت آزاد فروخته می‌شود با مبالغ بالا مثلا سیزده میلیون، خریدن و رفتن به آن حج اشكال دارد یا خیر؟

 جواب: ببینید اگر آن فیشی كه فروخته می‌شود آن فیش حق خود آن شخص است، این اصلا فروشش حرام است یعنی اگر شخص به واسطه این فیش واجب الحج شده آن دیگر حق ندارد كه این را به شخص دیگری واگذار كند و خود او باید برود، مگر اینكه مانعی برایش پیش آمده یا اینكه حج او حج مستحبی است در اینصورت ایرادی ندارد، اما وقتی كه این شخص می‌خواهد این فیش را واگذار كند چون این فیش مربوط است به این استعانت و اجرایی كه دولت انجام می‌دهد یعنی دولت این فیش را واگذار كرده و فرد را به مكه می‌برد و در تحت تكفل خودش قرار می‌دهد این دیگر حق ندارد بیش از آن مقداری كه به دولت پول برای دادن فیش داده، بیش از آن مقدار نمی‌تواند آن فیش را واگذار كند، یا اینكه فرض كنید آن مقداری كه تفاوت ارزش پولی در آن موقع بوده، فقط به همان مقدار مثلا فیشی صد هزار تومان داده الان فرض كنید كه آن تبدیل به پانصد هزار تومان شده به خاطر طول زمان و افت ارزش پولی اما آن را اگر بخواهد به قیمت‌های بالا بدهد گرفتن [این پول برای شخص واگذاركننده فیش‌] حرام است، اما برای فردی كه می‌خواهد [این فیش را] بگیرد نه [برای او اشكالی ندارد] یكی است حالا به جای سیزده میلیون صد و سی میلیون هم می‌خواهد بدهد، نه! این شخص می‌تواند [فیش را] بگیرد و حج برود، برای او [واگذاركننده فیش‌] گرفتن حرام است، نه برای این [ (فرد گیرنده فیش)] به عنوان پرداختن.

 سؤال: آیا خواندن كتابهایی غیر از كتابهای علامه برای كسی كه مشغول به تحصیل حوزوی و علوم پزشكی و روانشناسی نیز می‌باشد مشكل دارد؟ لطفا محدوده آن را بیان كنید.

 جواب: نه اشكال ندارد. كی گفته كه فقط باید كتابهای مرحوم علامه را خواند؟ هر كتابی كه دارای مطالب مفید است و نویسنده آن نویسنده‌ای است كه حرفهای خوب می‌زند و مطالب مفیدی دارد كه خب البته اگر شخص خودش فرد خبیر و بصیر و اهل كارشناسی نیست باید این كتاب را عرضه بدارد چون در بعضی از كتابها خب اغراض در پی آن وجود دارد و به طوری كه نفهمد، انسان متوجه نشود، آن تاثیر سوء خودش را می‌گذارد، اما اگر نه! ضرری نمی‌رساند و به جایی هم برنمی‌خورد و مطالب هم مطالب خوب هست هیچ محدودیتی در خواندن كتابها وجود ندارد.

 سؤال: با حالت‌های اضطراب، دلشوره‌هایی كه داریم خصوصا در مواقع انجام بعضی از كارها، چطور باید مقابله كنیم و چطور می‌توانیم این موارد را كاهش [بدهیم‌]؟

 جواب: ببینید به طور كلی حالت اضطراب ناشی می‌شود از عدم آگاهی انسان نسبت به مآل و نتیجه این كاری كه دارد انجام می‌دهد. خب در اینگونه موارد انسان باید خود را به خدا بسپارد، بهترین راه را كه مرحوم آقا توصیه می‌كردند راه راه استخاره است، یعنی طلب خیر كردن نه استخاره با تسبیح و قرآن، طلب خیر كردن. انسان چند مرتبه استخیر اللَه برحمته بگوید و كار خودش را به خدا واگذار بكند و بعد برود، برود به سمت آن. و در نیتش این باشد كه اگر خیر است پیش بیاید و اگر خیر نیست مانعی برای این مسئله انجام شود. اینی كه انسان در هر كاری مرتب استخاره كند این مسئله با سلوك نمی‌خواند، با حال انسان و با حركت انسان نمی‌خواند، و از آن رشد و صلابت انسان كم می‌كند، استقامت انسان را تخفیف می‌كند، اتكاء انسان را می‌اندازد روی امور دیگری غیر از آنچه كه برای او لازم است، سالك باید قوی باشد، باید سر پا باشد و كار خودش را به خدا واگذار كند و جلو برود و خدا هر چه برای او پیش آورد آن را بپذیرد.

 سؤال: بنده چند ماهی است كه عقد كردم و همسرم بسیار اصرار دارد كه ادامه تحصیل بدهم و وارد دانشگاه شوم، و نمی‌دانم چه باید بكنم اگر بروم یك جور مشكل دارم و اگر نروم یك جور دیگری مشكل دارم و بیشتر از عواقبی كه [ممكن است داشته باشد] نگرانم. می‌خواستم از شما بپرسم آیا رفتن دانشگاه با وضع نامناسبی كه دانشگاه‌های ما دارد درست است یا نه و اصلا این حقیر می‌توانم خود را درچنین شرائطی حفظ كنم؟ و اگر درست نیست با خواسته همسرم چه كنم؟

 جواب: البته این مسئله به اختیار شماست، شوهر حق ندارد زن را مجبور كند كه رشته‌ای را انتخاب كند درس بخواند یا نخواند و حرام است كه شوهر زن را مجبور به یك امری كند، این در اختیار زن است دلش می‌خواهد برود دلش نمی‌خواهد نرود، دلش می‌خواهد یك رشته انتخاب كند یا انتخاب نكند، از اموری كه بر عهده زن است اطاعت از شوهر در این مورد نیست، و می‌تواند مخالفت كند. حالا چطور مخالفت كند آن دیگر هر كسی مربوط به خودش است، حالا با صحبت نصیحت اما بنده فقط این مقدار می‌توانم بگویم كه اصرار شوهر به زن در این موارد، اطاعت ازش لازم نیست بلكه در اختیار مرد نیست كه یك همچنین مطلبی را مطرح كند.

 سؤال: پسری دارم ده ساله كه مدتی است نماز می‌خواند ولكن الان نماز نمی‌خواند نمی‌دانم با او چه رفتاری كنم؟

 جواب: خب این اشكال ندارد بایستی كه انسان با لطف و اینها باشد گاهی اوقات با تنبیه باشد، اخمی باشد گاهی یك تذكری باشد و همراه با نصیحت و تشویق، نه اینكه با چیز خب بالاخره علی كل حال چون كه با كودك سروكارت فتاد پس زبان كودكی باید گشاد، نمی‌شود انسان با تنبیه و اینها باشد، ولی در عین حال هم نباید خودش را به نحوی نشان بدهد كه از این مسئله راضی است، نه! تذكر بدهد مسئله را بیان بكند همراه با تشویق، بچه ده ساله آنقدر چیز نیست كهانسان بخواهد با او تندی به خرج دهد.

 سؤال: در مورد خمس توضیح دهید. آیا ما كه دخل و خرجمان به هم نمی‌رسد و همه زندگی ما با قرض است آیا خمس شامل حال ما می‌شود؟

 جواب: خب معلوم است كه نمی‌شود.

 سؤال: در مورد دف و دایره و اینها لطفا توضیح دهید. حلال است یا خیر؟

 جواب: همانطوری كه عرض كردم در مجالس عروسی یا فرض كنید كه مجالس عید الزهراء و اینها آن اشكال ندارد منتهی نه آنطوری كه خیلی دیگر مجلس از حالت عادی بخواهد خارج شود، ولی در غیر از آنها نه، این ایراد دارد.

 سؤال: همینطور نی و تنبك‌

 جواب: خب آنها اشكال دارد، نی ایراد دارد.

 سؤال: در مورد غیبت خواستم بدانم اگر [در مورد] كسی كه به همه بدی می‌كند و همه او را به بدی می‌شناسند صحبتی كنیم آیا غیبت حساب می‌شود یا نه؟

 جواب: به طور كلی اصلا چرا انسان بیاید حرف بزند؟ چه دلیلی دارد؟ حالا به قول مرحوم آقای انصاری می‌فرمودند كه دروغ حرام است ولی هر راستی هم كه واجب نیست، حالا گیرم كه فرض بكنید كه این شخص غیبت می‌كند آدم آدم چیز، چرا انسان بیاید ...؟ ببینید مطلب را من عرض كردم دیگر، در همین جلسه هم عرض كردم، همیشه دنبال چیزی برویم كه چیزی گیرمان بیاید، با این حرفها چی گیرمان می‌آید؟ ببینید یك ساعت وقتمان را بگذاریم آن این است آن این است، وقتی كه بلند می‌شوید سبك شدید یا سنگین شدید؟ تمام شد. این را شما معیار قرار بدهید، ملاك این باشد كه برای شما آیا این صحبت واجب است؟ تكلیف است؟ یك امر مهمی است؟ خب در آنجا انسان باید انجام بدهد، یك وقتی نه! همینطوری آدم بنشیند [و بگوید] آن این [كار] را می‌كند آن [كار] را می‌كند، خب [كه‌] چه؟ این همه حرف هست، این همه مطلب هست، چرا انسان بیاید وقتش را به چیزی بگذراند كه برای او

 مفید نباشد و كدورت بیاورد؟ حالا كه این كدورت آورده تا كی می‌خواهد برطرفش كند؟ همینطوری اینها كه راحت نمی‌رود، آمدنش راحت می‌آید اما رفتنش طول می‌كشد، انسان داعی ندارد كه این كار را انجام بدهد.

 سؤال: پدر و مادر من توقع زیادی دارند كه برایشان هر كاری انجام بدهم، اگر كاری كه آنها می‌خواهند، به زندگی من لطمه وارد كند یا اینكه شوهرم رضایت كافی را نداشته باشد باز هم به حرف آنها گوش كنم یا نه؟

 جواب: ببینید مسئله مسئله رضایت شوهر است، زن وقتی كه شوهر می‌كند باید مطالبش را با شوهر در نظر بگیرد نمی‌تواند بدون رضایت شوهر كاری را انجام بدهد. رضایت شوهر را كسب كند و بعد به آن مقداری كه [می‌] تواند [و] از دستش برمیاید خب برای پدر و مادرش [كار انجام بدهد] خیلی ثواب هم دارد.

 خب دیگر ما از آن حد مجازمان هم تعدی كردیم و انشاللَه امیدواریم كه بتوانیم خدمت رفقا و دوستان این كاغذها خدمت خود حضرتعالی باشد كه این دفعه آمدیم خودتان زحمتش را بكشید و اینها زودتر برسیم و بهره‌مند شویم و خود بنده هم این مجالس را خیلی مغتنم می‌شمارم چون واقعا احساس می‌كنم كه اگر خودمان هم مرد عمل نباشیم كه نیستیم، اقلا عده‌ای در اینجا هستند كه این مطالبی را كه انشاللَه در نقل این مطالب ما رعایت امانت را كرده باشیم و از خودمان چیزی اضافه نكنیم و آنچه را كه بزرگان فرمودند به همان كیفیت خدمت دوستان، آن را عرضه بداریم، من واقعا احساس می‌كنم رفقا و دوستان، اینها به این مطالب توجه می‌كنند و پایبند هستند و به واسطه آن حسن ظنی كه به حقیر دارند كه مطالب و مسائل همانطوری كه از بزرگان به دست رسیده همانطور انشاللَه یا با اختلاف كم منتقل میشود خدمت آنها، انشاللَه كه خداوند ما را روسفید كند در قبال این محبت‌ها و لطف‌ها و این باورهایی كه نسبت به ما این باورها از روی صدق انجام می‌شود.

 رفقا همانطوری كه اطلاع دارند بنده نسبت به آن مطالبی كه عرض می‌كنم روش خاص خودم را دارم، و تابحال هم بوده یعنی یك راه و روشی بوده و حالا در این روش و مسیر چه از روی اشتباه یا از روی غیر اشتباه بالاخره هر كسی برای خودش یك راهی دارد دیگر، یك روشی دارد، حالا یكی می‌گوید كه ما راهمان با شما نمی‌خورد یا ما جور دیگری تشخیص می‌دهیم، یا مطالب را جور دیگری دریافتیم، خب بسیار خب! این كه مشكلی نیست و ایرادی ندارد، اما آنی را كه ما تشخیص دادیم هم نمی‌توانیم دست برداریم، این هم هست، یعنی همانطوری كه شما از ما توقع دارید كه ما به دنبال مطالب‌

 شما باشیم و دنبال خواست شما، اینقدر یك مقداری هم لطف داشته باشید كه این حق را به ما هم بدهید كه ما روی مطالب خودمان و روی آنچه را كه تشخیص می‌دهیم بتوانیم روی همان حركت كنیم.

 راه باز است مسیر مشخص است، این همه بزرگان صحبت كردند كتاب نوشتند، مطالب گفتند، بنده در همین جلد سوم اسرار ملكوت كه انشاللَه اخیرا دیگر شاید كم كم طبع شود و اینها، آمدم در اینجا یك مطالبی را عرض كردم كه خلاصه آنچه را كه بزرگان فرمودند كم نبوده، مرحوم آقا بارها می‌فرمودند ما خیلی بیش از آن مقداری كه یك سالك برای حركتش نیاز به صحبت دارد، ما برای رفقا گفتیم، خیلی بیشتر از آن مقدار، یك چهارم این حرفهایی هم كه تا حالا زدیم كفایت می‌كرد كه فرض كنید كه شخص بگیرد و برود و به مقصد برسد، خیلی ما بیش از این [مطلب گفتیم.] صحبت در این است كه تا چه اندازه همت داریم، این است قضیه. تا چه اندازه پی مطلب هستیم. خب وقتی كه یك نفر مورد یك اعتراض قرار می‌گیرد تا می‌بیند فرض كن یك اعتراضی شد و یك نكته‌ای بهش وارد شد، خب باید زود كنار بكشد و بعد شروع كند این این این، یا اینكه نه؟ نباید كنار بكشد برود دنبال چی كار كرده؟ چی شده؟ نقطه ضعفش چیه؟ اگر بشیند كنار و فلان و بعد هم شروع كند ای آقا نمی‌دانم این چه وضعی است؟ این چه بساطی است؟ این معلوم است كه خب بالاخره مطلب را جور دیگری دریافته. كسی كه همت داشته باشد وقتی كه مورد اعتراض یا نقد قرار می‌گیرد پیگیری می‌كند، شب خوابش دیگر نمی‌برد تا صبح، صبح تا شب دیگر روز ندارد، تمام واقعیت‌و حقیقت و زندگی‌اش را دارد از دست می‌دهد، نه این كه همینطوری خب حالا سلام نكردند و ما هم رفتیم پی كارمان! خب اگر اینطور است پس بنابراین معلوم می‌شود مطلب خیلی دست كم گرفته شده، خیلی پایین گرفته شده، خب خیلی هم انسان دلش نمی‌سوزد، اما اگر یك شخصی واقعا دنبال یك هدفی هست، بهش می‌گویند این كار را نكن، خب نمی‌كند، اگر اعتراض بهش شد، توبیخ شد، دیگر نمی‌گوید كه ما را توبیخ كردند، یعنی چی؟ آقا شما چی كاره هستید؟ آقا این چه كاره است؟ آقا نمی‌دانم چی؟ فلان؟ خداحافظ! بعد اینجا این است! اینجا این ....! دیگر شروع می‌شود بحر طویل و مسائل دیگر، خب این دیگر معلوم است كه از اول هم در چه وادی بوده‌

 و این را هم خدمت رفقا بگویم، اینطور نیست كه خود مرحوم والد ما از اول كه در خدمت بزرگان رسیدند همیشه مورد اكرام و اعزاز! نه! با دعواهای اساتیدشان گاهی از اوقات روبرو می‌شدند ولی جا خالی نكردند، ایستادند، پی مطلب را گرفتند، و آن دعواها تا نباشد علامه طهرانی علامه طهرانی نمی‌شود، باید آنها باشد، باید آن توبیخ‌ها باشد، باید مسائلی باشد كه این نفس تغییر پیدا كند،

 همش با سینی حلوا و برنج زعفرانی مطلب درست نمی‌شود، فكر انسان، قلب انسان، نفس انسان غذاهای دیگری را می‌خواهد كه آنها در اینگونه موارد پیدا نمی‌شود.

 از خداوند بخواهیم و از خداوند تقاضا كنیم استدعا كنیم كه همت ما را زیاد كند، قدم ما را استوار كند و نسبت به آنچه كه مورد رضای خود و رضای اولیاء خود است ما را پابرجا نگه دارد.

 اللَهم صل علی محمد و آل محمد

1. ١. بحار الانوار ج ١٧ ص ١٦٩ [↑](#footnote-ref-1)
2. ٢. الغارات، ج ٢، ص ٨٢٣. [↑](#footnote-ref-2)
3. ٣. انوار ملكوت ج ١ ص ٩١ تعليقه ١ [↑](#footnote-ref-3)
4. ١. مناقب آل أبى طالب عليهم السلام، ج ١، ص ١٧٩. [↑](#footnote-ref-4)